

اندره روست  
مدیر هنری فستیوال  
مزدک شفیعیان  
همکار ادبی فستیوال

.... جز این باقی همه هیاهوست، همه فریاد است  
تقلایی در بلعندگی دهان یکی تاریکی.

گورگ یوهانسن

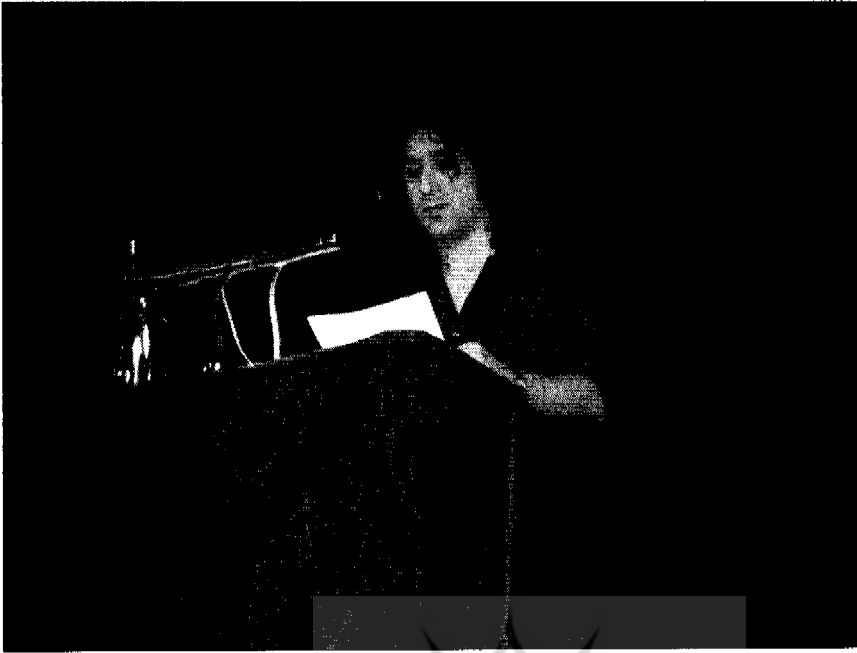
۳۳۱

بخارا  
سال سیزدهم  
شماره ۷۶  
مرداد - شهریور  
۱۳۸۹

بهار امسال میزبان محمود دولت‌آبادی بودیم، در فستیوال بین‌المللی نروژ، بزرگترین همایش ادبی کشورهای نوردیک - گردهمایی چند روزه‌ای که اگرچه کوتاه، اما پربار بود و زنده، هم به مفهوم انسانی واژه و هم به معنای ادبی‌اش، که هر دو تارهای یک کلاف درهم پیچیده‌اند.

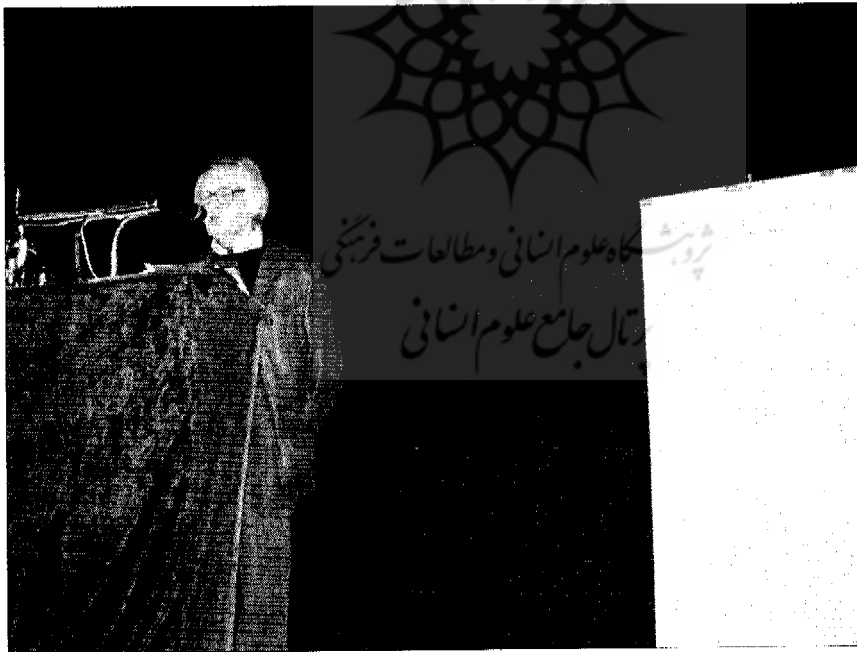
فستیوال ادبی لیل‌هامر - روزهای سیگری اونست - همایش سالانه‌ای است که هر ساله در شهر لیل‌هامر، در قسمت شمالی دریاچه «میوسا»، بزرگ‌ترین دریاچه نروژ برگزار می‌شود، در طبیعتی بکرو هوایی دلپذیر، و با جمعیتی نزدیک به بیست و شش هزار نفر که با وجود محدودیت جغرافیایی‌اش، سالانه صدها نفر از نویسندگان جهان را میزبان است، که در این میان تنها یک نویسنده به‌عنوان مهمان ویژه دعوت شده و سخنران اصلی فستیوال خواهد بود. دعوتی که امسال محمود دولت‌آبادی - همچون هرثا مولر<sup>(۱)</sup> آلمانی (برنده جایزه نوبل) در سال ۲۰۰۷، یا گاتان سوسی<sup>(۲)</sup> کانادایی در سال ۲۰۰۸ - بر ما منت نهاد و آن را پذیرفت. ناگفته پیداست که چنین پروژه‌ای نه محدود به چند روز برگزاری فستیوال، که به منظور بازپرداختن به یک تفکر است، و مهمان دعوت شده نه تنها سخنران اصلی، که ثقل و تمرکز ادبی این همایش خواهد بود تمرکزی که هم از سوی ما برگزارکنندگان و هم از سوی رسانه‌ها باید پوشش داده می‌شد و همین بود پیچیدگی کار امسال: از دولت‌آبادی چه باید نوشت؟

- 1) Herta Muller.
- 2) Gaétan Soucy.



• مزدک شفیعیان در مورد ادبیات و تفکر دولت آبادی

۳۳۲



• آقای دولت آبادی در حین خواندن سخنرانی اصلی ست



• سخنرانی محمود دولت‌آبادی در فستیوال بین‌المللی نروژ

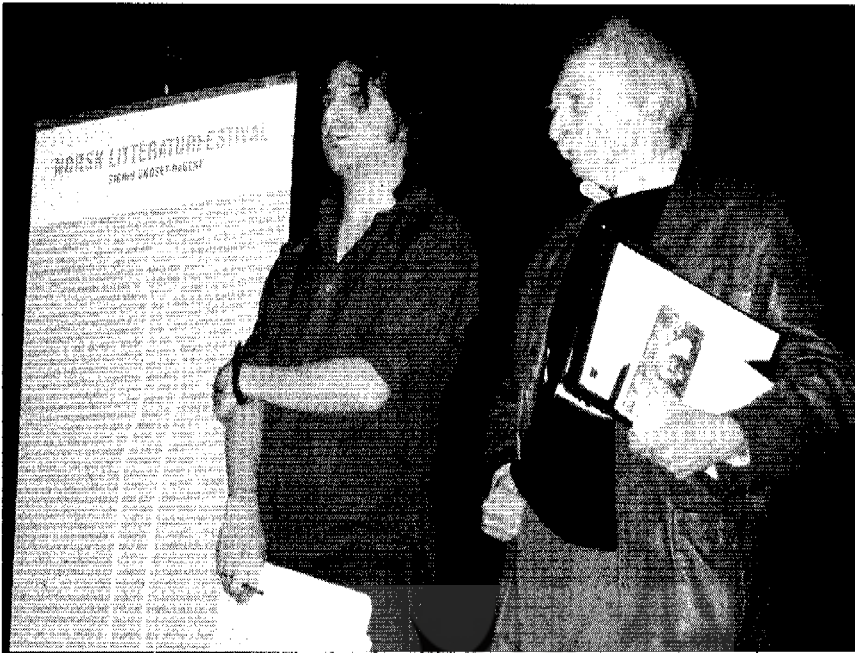
از کدام کتاب؟ چگونه می‌توان فرایند تاریخی صد ساله آن سرزمین را در چند برگ خلاصه کرد؟ پیچیده، اما پربار بود - و حسی غریب، آن هم برای کسی که به زبان مادری یازده سال حتی نامه‌ای ننوشته بود و نخوانده بود جز ادبیات و تفکر غرب - گرچه از نوجوانی مانوس بودم با زبان و ادبیات دولت‌آبادی. پس جز مقاله‌ای در روزنامه آفتن پوستن<sup>(۱)</sup>، گفتگویی شد با دولت‌آبادی - در هفته‌نامه مورگن بلاده، پربارترین هفته‌نامه فرهنگی نروژ - هم در مورد کارهای خودش و هم در باب کلی ادبیات و نیز اهمیت زبان فارسی برای نویسنده‌ای که اوست: «رمز اصلی رسیدن عاشق بودن است. عاشق زبان بودن. زبان در مقام هویت ملی ما که بسیار دشوار باز زائیده شد تا ما بتوانیم هنوز ایرانی باشیم.»<sup>(۲)</sup>

متن «سخنرانی اصلی» ترجمه و چون هر سال به شکل کتاب کوچکی انتشار یافت، تا هم به میهمانان همایش اهدا و هم روز سخنرانی بین شرکت‌کنندگان پخش شود. روز سخنرانی سالن پر بود. هم از نویسنده‌های حاضر در فستیوال و هم از مردم عادی. آنیکن هویتفلت<sup>(۳)</sup>، وزیر فرهنگ نروژ هم برای دیدن دولت‌آبادی و شنیدن سخنرانی‌اش آمده بود. دولت‌آبادی متن را به فارسی خواند و حاضرین ترجمه نروژی آن را در دست داشتند. صدای نویسنده

1) Mazdak Shafieian, «Landsbyens forfatter», Aftenposten, 25.05.2010, s. 4.

2) Mahmoud Dowlatabadi, i samtale med Mazdak Shafieian, «Fra en malstrøm i gulfen», Morgenbladet, 21.05.2010, s. 40

3) Anniken Huitfeldt.



• مزدک شفیعیان و آقای دولت آبادی در کنار هم بعد از سخنرانی ایشان

۳۳۴



• مزدک شفیعیان و آقای دولت آبادی در کنار هم. مدیر هنری فستیوال اندره روست در حین تشکر از آقای دولت آبادی ست



• اوله روبرت سونده (Ole Robert Sunde) و آقای دولت‌آبادی در کنار هم نویسنده و رمان‌نویس صاحب نام نروژی

دردمند بود و خسته، آزرده بود اما پرامید جمله‌هایی فشرده در مورد انسان معاصر بودن در آن سرزمین، و نویسنده در آن دیار بودنش - و بیان این‌که: «باشد که در شناخت تاریخ هر بار با شکست یک بار می‌میریم و باز زاده شده‌ایم. اما آیا همین عذاب‌هاست علقه‌ی پیوند من با مردم و سرزمینم؟ ... می‌گویم بگذارید رنج‌هایم را با مردم کشورم تقسیم کنم، من راوی یک جراحی تاریخی هستم...» جراحی تاریخی که دولت‌آبادی روایت کرد و شکافت، با زبان چون همیشه موسیقایی‌اش، آنچنان که فردریک واندرپ و منتقد روزنامه‌ی داگ‌بلاد به پس از سخنرانی به من گفت: «بی‌قرارم، باید بروم بنویسم» و رفت و نوشت تا روز بعد در صفحه‌ی دوم روزنامه خواندیم: «این چگونه صدایی‌ست؟ فریادی از جهان سوم؟ نه. جهان اول، این صدای جهان شعر است.»<sup>(۱)</sup> چون بی‌هیچ تعارفی: حرف‌های دولت‌آبادی تکان‌دهنده بود.

روز بعد از سخنرانی کلیدرخوانی داشتیم: «مرگ مدیاری». چرا که این پاساژ هم بیانگر حضور چشمگیر نویسنده در اثر است و هم زبان حماسی رمان. ما پیشنهاد دادیم، و آقای دولت‌آبادی پذیرفت. اول ترجمه‌ی نروژی خوانده شد و بعد متن فارسی. پس از آن شبکه رادیو ای «ان ار کو»<sup>(۲)</sup> گزارشی تهیه کرد از داستان‌خوانی نویسنده و با دولت‌آبادی مصاحبه‌ای انجام داد.

جز سخنرانی اصلی و کلیدر خوانی البته قریب به صد و هشتاد برنامه داشتیم، از شعرخوانی گرفته تا داستان‌خوانی و سخنرانی، که در این میان می‌توان به سخنران و دیگر

1) Fredrik Wandrup, «Røsten fra Iran», Dagbladet, 29.05.2010. s. 2.

2) NRK

مهمان ایرانی مان، هوشنگ ماهرویان اشاره کرد، با صحبتی در باب مدرنیته در ایران. تا روزی دیگر آمد و و پایانی دیگر - پایانی که خود آغاز دوستی‌ها بود.

کم‌خواب بودیم، اما نه خسته، که همه هفت روز همایش به دوستی گذشت و به صمیمیت، گرما گرم با هم بودنی که کوفتگی چند ماهه کار را از تنمان بیرون کرد. غیر از موفقیت کاری و خرسند بودن از نتیجه حرفه‌ای فستیوال - زنده بودیم و پر نشاط، از نشستن‌های شبانه - و این بار با حضور گرم و صمیمی دولت‌آبادی که نه تنها نقطه عطف ادبی فستیوال، که با محبتش رعایت انسان بود.

و به راستی آیا همین همایش‌ها، دیدار کردن‌ها و دوستی‌ها نیست پیوند خجسته میان انسانها؟ «چراغ راهی با کوشش همراه جهان شدن»، آن گونه که دولت‌آبادی گفت: «بخشی از جهان بودن برای شناخت بیشتر خود و جهان با روی گشاده، دور از بغض و کینه‌هایی که کینه‌ورزان هم خود نباید دلشاد باشند از دشمن‌خویی‌هایشان...». که جز این - چنان که گورگ یوهانسن نروژی می‌نویسد - باقی همه هیاهوست:

«جز این باقی همه هیاهوست و همه فریاد است

تقلایی در بلعدگی دهان یکی تاریکی.»<sup>(۱)</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

1) Georg Johannesen, *Eksil*, Om klosterlasse og andre eksempler. Cappelen, Oslo: 2005, s. 50.